

چالش‌های اخلاق قدرت در جمهوری اسلامی عبارت‌اند از: «عمل‌زدگی / عبور عمل‌گرایانه از آرمان‌ها / تذبذب ایدئولوژیک»، «محافظه‌کاری / هراس / فقدان شجاعت / عدم صراحت»، «قیبله‌گرایی سیاسی / جناح‌زدگی»، «خویشاوندسالاری»، «ریاکاری / تظاهر / ظاهرسازی / کارهای نمایشی / فقدان اخلاص»، «ترجیح حفظ بدنه اجتماعی بر مصلحت اجتماعی»، «اشرافی‌گری / تجمل‌گرایی» و «دوری از مردم / حضور در حلقه‌های بسته مدیریتی».

در اینجا به توضیح فقره آخر می‌پردازم.

۱- تمهید نظری؛ نظریهٔ جمهوریت پسانتخاباتی

۱-۱- امام خمینی بر این باور بودند که تا «شرکت مردم» نباشد، نمی‌شود کشور «ادارهٔ صحیح» بشود. «مردم را کنار نگذارید و رد نکنید، بلکه آن‌ها را در کار وارد کنید. در کارهایی که آن‌ها می‌توانند انجام بدهند، آن‌ها را دستشان را باز بگذارید تا خدمت کنند. دنبال این نباشید که هر چیزی را دولتی کنید؛ دولتی در حدودی است که قانون معین کرده است» (صحیفهٔ امام، ج ۱۹، ص ۴۰۸). در جای دیگری نیز ایشان استدلال می‌کنند که برای چهل میلیون جمعیت، یک «دولت محدود» نمی‌تواند کار کند، بلکه باید چهل میلیون جمعیت را در صحنه نگه داشت، و نگهداری به این است که مردم را در کارها «شریک» کنید؛ یعنی فقط کارهایی که معلوم است مردم نمی‌توانند انجام بدهند، دولت انجام دهد. «مشروع» هم نیست که دولت، جلوی کارهایی را که از مردم برمی‌آید بگیرد؛ چون «آزادی مردم» نباید سلب بشود، بلکه فقط نظارت کنید که مبادا انحراف پیدا بشود. این مسئله‌ای بسیار مهم است که من کراراً گفتم (صحیفهٔ امام، ج ۱۹، ص ۳۴-۳۵).

به مناسبت دیگر، همین دغدغه در سخنان ایشان تکرار شده است: دولت، چنانچه کراراً تذکر داده‌ام، بی «شرکت ملت» و «توسعهٔ بخش‌های خصوصی جوشیده از طبقات محروم مردم» و «همکاری با طبقات مختلف مردم»، با شکست مواجه خواهد شد. کشاندن امور به سوی مالکیت دولت و کنار گذاشتن ملت، بیماری مهلکی است که باید از آن احتراز شود. البته دولت باید توجه کند که آزادی بخش خصوصی، به صورتی باشد تا هرچه بهتر بشود به نفع «مردم محروم و مستضعف» کار کرد، نه اینکه تعدادی از خدا بی‌خبر در تمام امور مردم، «سلطه» پیدا کنند (صحیفهٔ امام، ج ۱۹، ص ۱۵۸)؛ بنابراین تردیدی در میان نیست که یکی از مؤلفه‌های منطقی حکمرانی در انقلاب اسلامی، رویکرد حداقلی دولت و گشودن فضا برای مردم و کنش و عمل خودجودش آن‌هاست.

۱-۲- در اندیشهٔ آیت‌الله خامنه‌ای نیز چنین آمده است که هرچند در منطق مردم‌سالاری دینی، تدبیر و ادارهٔ جامعه، با «هدایت احکام الهی» است، از سوی دیگر، در اسلام برای «مردم» نیز، شأن و ارج معین شده است؛ به صورتی که این مردم هستند که «انتخاب» می‌کنند و «سرنوشت» خود و جامعه را به دست می‌گیرند. این نوع مردم‌سالاری، «راقی‌ترین نوع مردم‌سالاری» است که امروز وجود دارد؛ زیرا «مردم‌سالاری در چهارچوب احکام و هدایت الهی» است، درحالی‌که مسئلهٔ «هدایت مردم» در نظام‌های سیاسی غربی، نادیده گرفته شده است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر «تعلیم و تربیت درست» و «راهنمایی مردم به سرچشمه‌های فضیلت»، خواست مردم در جهت «فضایل اخلاقی» قرار گیرد و هوس‌های فاسدکننده‌ای که گاهی به نام «آرا و خواست مردم» مطرح می‌گردد، از افق انتخاب مردم دور شود (در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری، ۱۳۸۰/۵/۱۱). «مردم‌سالاری دینی»، چیزی غیر از «ترجمهٔ جمهوری اسلامی» نیست؛ از یک سو، مردم باید «انتخاب» و «حرکت» کنند، و از سوی دیگر، «هدف‌ها» و «آرمان‌ها»ی این انتخاب و حرکت را اسلام ترسیم کند (در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه، ۱۳۸۳/۴/۱۷). پس اسلام، «لب و محتوا» مادهٔ نظام